خروج علیه حاکم

حاکم کافر و

حاکم مسلمان ظالم

از دیدگاه شرعی

ابوعبدالرحمن سردشتی

ذو القعده ١٤٣٩

خروجِ علیه حاکم کافر و حاکم مسلمان ظالم و فاسق

الحمدلله وحده والصلاه والسلام علی من لا نبی بعده

اما بعد

قال تعالی

وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (١٤١)النساء

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى-٤٦/سبا

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (١٢٠) النحل

و قال عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِت عن رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم

دَعَانَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبَايَعْنَاهُ، فَكَانَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا: «أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا، وَأَثَرَةٍ عَلَيْنَا، وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ»، قَالَ: «إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ مِنَ اللهِ فِيهِ بُرْهَانٌ»مسلم ٤٢ - (١٧٠٩)

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، وَإِنِ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ، كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ» صحيح البخارى ٧١٤٢

و قال عَنْ أُمِّ الحُصَيْنِ الأَحْمَسِيَّة عن رَسُول اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ، وَإِنْ أُمِّرَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ مُجَدَّعٌ فَاسْمَعُوا لَهُ، وَأَطِيعُوا مَا أَقَامَ لَكُمْ كِتَابَ اللَّهِ» سنن الترمذي ١٧٠٦و صحيح

عَنْ يَحْيَى بْنِ حُصَيْنٍ عن جَدَّتِه عن رَسُول اللَّهِ صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّم يَقُولُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ: «وَلَوِ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ يَقُودُكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا» النسائى ٤١٩٢ و صحيح

اینها آیات و احادیثی بود که الله راه سلطه را برای کافر بر مسلمان قرار نداده است و باید برای دین الله قیام کنیم و بپاخیزیم تا زمانی که یک مسلمان را حاکم کنیم هر چند یک عبد حبشی باشد

مادامی که با کتاب و سنت حکم می کند و تا زمانی که کفر بزرگ و آشکار از او نبینیم علیه او خروج نکنیم.

متاسفانه امروز عالمان طاغوتی خروج علیه این حاکمان کافر را خوارج معرفی می کنند

در حالی که علمای قدیم اسلام خروج علیه حاکم مسلمان ظالم را خوارج ندانسته‌اند و خروج به حق نامیده‌اند مثل قیام امام حسین صحابه و بن زبیر صحابه و بن اشعث همراه با تایید تابیعن مثل ابن جبیر تابعی و..

چه برسد به اینکه از حاکم کفری آشکار و صریح روی دهد

اگر از حاکم کفری روی داد شکی نیست که خروج علیه او بر تک تک مسلمانان واجب شرعی است مثل تغییر قوانین شرعی به قوانین دموکراسی و...

پس ای علما برای متاع بی‌ارزش دنیا از این حاکمان کافر دفاع نکنید و مجاهدان راه حق را به خوارج نسبت ندهید.

اینک مثالی از خروج علیه حاکم مسلمان ظالم و بعد قول علما در زمینه خروج علیه حاکم

برای مثال

خروجِ صحابه امام حسین بن علی رضی الله عنهم بعد وفات معاویه رضی الله عنه سال ٦٠ هجری برابر ٦٧٩ میلادی ضد یزید تا اینکه در محرم سال ٦١ هجری در این راه شهید شد.

خروجِ عبد الله بن زبیر علیه بنی امویه(سال ٤١تا ١٣٢ هجری)

در حجاز که بعد معاویه رض الله عنه وقتی پسرش یزید(٦٠–٦٤) حاکم شد اهل شام به پسرش بیعت دادند و بعضی صحابه در حجاز به یزید بیعت داده بودند مثل بن عباس و بن عمر و...

بیشتر اهل حجاز به ابن زبیر بیعت دادند.

باعث شد یزید به مکه حمله کند و حتی سال ٦٤ کعبه با منجنیق خراب شد. بعد پسر یزید معاویه(سه ماه) حاکم بنی امویه شد بعد مروان به حکم(٦٤–٦٥) بعد عبدالملك بن مروان (٨٦–٦٥) حاکم شدند در زمان حاکمیت عبدالملک با دستور حاکم نائبش حجاج به ابن زبیر حمله کرد و ایشان را در جمادی الاخر ٧٣

هجری اعدام کرد،و تا ۷۵ حجاج را والی حجاز کردند بعد تا رمضان سال ۹۵ و وفاتش او را والی عراق کردند.

و خروج بن اشعث در برابر حجاج

و تابعی فقیه و مفسر و عابد ابو محمد سعید بن جبیر الأسدي(۹۵-٤٦)هـ تابعي کوفی که در الواسط عراق اعدام شد و از علمای موید خروج علیه حاکم بود.

قیام و خروج علیه والی کوفه بود

ابو محمد الحجاج بن یوسف الثقفي(۹۵ – ٤۰هـ – ٦٦۰ ۷۱٤م)از اهل الطائف و در الواسط عراق مرد.

قیام در زمان حاکم وقت دولت امویه عبدالملك بن مروان (۸٦-۲٦هـ ۷۰٥-٦٤٦م) بود

و الحجاج والي و نائب الخليفة عبدالملك بن مروان در کوفه بود.

و قبل از این قیام در سال ۷۳ هجری با دستور حاکم عبدالملک به حجاز وارد شد و در مکه صحابي عبد الله بن الزبير را به قتل رساند و اعدام کرد چون علیه حاکم خروج کرده بود.

و همچنین در سال ۸۰ تا ۸۲ هجری در کوفه ضد والی کوفه یعنی حجاج در دولت عبدالملک اموی خروج دیگری اتفاق افتاد با امیری عبد الرحمن بن محمد بن الأشعث الکوفی م ۷۰٤م ثقفی با چهل هزار مجاهد که به انقلاب طواویس مشهور بود.

و از موید این خروج علیه حاکم وقت، تابعی جلیل قدر سعید بن جبیر و عبد الرحمن بن أبي لیلی و محمد بن سعد بن أبي الوقاص و غیره بودند.

اما وقتی که حجاج پیروز شد سعید بن جبیر به اصفهان فرار کرد و در هر سال دو بار به مکه می رفت یکبار برای حج یکبار برای عمره و در سال ۹۵ توسط حجاج دستگیر شد و اعدام کرد.

در سال ۸۰ هجری عبدالرحمن به طرف سجستان (سیستان و بلوشستان یا همان بلوچستان) بعد شکست جیش عبید الله بن أبي بکرة از طرف رتبیل الترك رفت

ملک رتبیل ملک سیستان تابع بلاد سند شبه قاره هند بود همان پاکستان و..امروزی.و قسمت دیگر شبه قاره هند، بلاد هند بود.

(عبيد الله بن أبي بكرة الثقفي)١٤ هـ – ٧٩ هـ) از اولاد صحابه والی بصره و والی سیستان در سال ٥٠ هجری بوده و بعد سه سال عزل شد سپس حجاج بر رتبیل ترک سال ٧٩ حدود سال ٦٩٨ میلادی جنگید.

بعد یک سال عبدالرحمن بن اشعث از فرماندهان عسکری بنی امیه بر رتبیل ترک پیروز شد.

بعد خروجِ بن اشعث علیه حجاج حجاج احتمالا با کمک ملک‌های ترک او را شکست داد و سال ٨٤ وفات کرد.

بلاد سند دوباره به دست کفار افتاد تا سال ٩٠ هجری توسط پسر عموی حجاج، محمد بن قاسم ثقفی –متوفی سال ٩٥–فتح شد و فاتح بلاد سند شد.

اینک قول علما در مورد خروجِ علیه حاکم کافر و مسلمان فاسق و ظالم

امام نووي در شرح صحیح مسلم(ج ۱۲ ص ۲۲۹)از قاضی عیاض آورده که فرموده:

" قَالَ الْقَاضِي عِيَاضٌ (٤٧٦ – ٥٤٤ هـ)

أَجْمَعَ الْعُلَمَاءُ عَلَى أَنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَنْعَقِدُ لِكَافِرٍ وَعَلَى أَنَّهُ لَوْ طَرَأَ عَلَيْهِ الْكُفْرُ انْعَزَلَ

قَالَ وَكَذَا لَوْ تَرَكَ إِقَامَةَ الصَّلَوَاتِ وَالدُّعَاءَ إِلَيْهَا

قَالَ وَكَذَلِكَ عِنْدَ جُمْهُورِهِمُ الْبِدْعَةُ

قَالَ وَقَالَ بَعْضُ الْبَصْرِيِّينَ تَنْعَقِدُ لَهُ وَتُسْتَدَامُ لَهُ لِأَنَّهُ مُتَأَوِّلٌ

قَالَ الْقَاضِي فَلَوْ طَرَأَ عَلَيْهِ كُفْرٌ وَتَغْيِيرٌ لِلشَّرْعِ أَوْ بِدْعَةٌ خَرَجَ عَنْ حُكْمِ الْوِلَايَةِ وَسَقَطَتْ طَاعَتُهُ وَوَجَبَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْقِيَامُ عَلَيْهِ وَخَلْعُهُ وَنَصْبُ إِمَامٍ عَادِلٍ إِنْ أَمْكَنَهُمْ ذَلِكَ فَإِنْ لَمْ يَقَعْ ذَلِكَ إِلَّا لِطَائِفَةٍ وَجَبَ عَلَيْهِمُ الْقِيَامُ بِخَلْعِ الْكَافِرِ وَلَا يَجِبُ فِي الْمُبْتَدِعِ إِلَّا إِذَا

ظَنُّوا الْقُدْرَةَ عَلَيْهِ فَإِنْ تَحَقَّقُوا الْعَجْزَ لَمْ يَجِبِ الْقِيَامُ وَلْيُهَاجِرِ الْمُسْلِمُ عَنْ أَرْضِهِ إِلَى غَيْرِهَا وَيَفِرَّ بِدِينِهِ

قَالَ وَلَا تَنْعَقِدُ لِفَاسِقٍ ابْتِدَاءً فَلَوْ طَرَأَ عَلَى الْخَلِيفَةِ فِسْقٌ قَالَ بَعْضُهُمْ يَجِبُ خَلْعُهُ إِلَّا أَنْ تَتَرَتَّبَ عَلَيْهِ فِتْنَةٌ وَحَرْبٌ وَقَالَ جَمَاهِيرُ أَهْلِ السُّنَّةِ مِنَ الْفُقَهَاءِ وَالْمُحَدِّثِينَ وَالْمُتَكَلِّمِينَ لَا يَنْعَزِلُ بِالْفِسْقِ وَالظُّلْمِ وَتَعْطِيلِ الْحُقُوقِ وَلَا يُخْلَعُ وَلَا يَجُوزُ الْخُرُوجُ عَلَيْهِ بِذَلِكَ بَلْ يَجِبُ وَعْظُهُ وَتَخْوِيفُهُ لِلْأَحَادِيثِ الْوَارِدَةِ فِي ذَلِكَ

قَالَ الْقَاضِي وَقَدِ ادَّعَى أَبُو بَكْرِ بْنُ مُجَاهِدٍ فِي هَذَا الْإِجْمَاعَ

وَقَدْ رَدَّ عَلَيْهِ بَعْضُهُمْ هَذَا بِقِيَامِ الحسن وبن الزُّبَيْرِ وَأَهْلِ الْمَدِينَةِ عَلَى بَنِي أُمَيَّةَ وَبِقِيَامِ جَمَاعَةٍ عَظِيمَةٍ مِنَ التَّابِعِينَ وَالصَّدْرِ الْأَوَّلِ عَلَى الحجاج مع بن الأشعث

وتأول هذا القائل قوله" أن لا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ " فِي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ

وَحُجَّةُ الْجُمْهُورِ أَنَّ قِيَامَهُمْ عَلَى الْحَجَّاجِ لَيْسَ بِمُجَرَّدِ الْفِسْقِ بَلْ لِمَا غَيَّرَ مِنَ الشَّرْعِ وَظَاهَرَ مِنَ الْكُفْرِ

قَالَ الْقَاضِي وَقِيلَ إِنَّ هَذَا الْخِلَافَ كَانَ أَوَّلًا ثُمَّ حَصَلَ الْإِجْمَاعُ عَلَى مَنْعِ الْخُرُوجِ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ."

و قاضی گفته:ابوبکر ابن مجاهد در این مورد ادعای اجماع کرده است.

و بعضی این را رد کرده اند به دلیل قیام حسن و بن زبیر و اهل مدینه بر بنی امیه و به دلیل قیام جماعت بزرگ تابعین و صدر اول اسلام بر حجاج همراه با بن اشعث

الإمام النووي (٦٣١ - ٦٧٦هـ) المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج ٢٢٩/١٢

امام نووي آورده:

قاضي عياض گفته: علما اجماع دارند که امامت و خلافت و رهبري براي کافر منعقد نمی‌شود. و اجماع دارند که اگر کفری از او رخ داد عزل می‌شود

و گفته: همچنین اگر اقامه نمازها و دعوت به آنها را ترک کرد

و گفته: همچنین نزد جمهور اگر بدعتی انجام داد.

و گفته: بعضي از بصريها گفتند با اینها منعقد و حاکمیت ادامه داده ميشود.

قاضي گفته: اما اگر کفری از او رخ داد ، قانون شرعی را تغییر داد یا بدعتی انجام داد از حکم ولایت و سرپرستی مسلمانان خارج و اطاعتش ساقط ميشود و بر مسلمانان واجب مي شود براي خلع و برکناري کافر قیام کنند،و همچنین برای نصب امام عادل اگر توانایی داشتند اگر این کار جزء برای گروهی(جماعت جهادی) ممکن نبود بر آنها قیام برای برکناری کافر واجب میشود نه حاکم مبتدع مگر اینکه گمان قدرت غلبه بر او ممکن باشد اگر ناتوان بودند قیام واجب نیست و مسلمان از سرزمینش به سرزمین دیگری هجرت و با دینش فرار می کنند .

و گفته:و در ابتداء برای فاسق منعقد نمی گردد پس اگر از خلیفه فسق رخ داد بعضی گفتهاند خلعش واجب است مگر اینکه فتنه و کشتار پیش آید

و جمهور اهل سنت از فقهاء و محدثان و متکلمان گفته‌اند با فسق و ظلم و تعطیل حقوق برکنار و خلع نمی‌شود و با اینها خروج جایز نیست بلکه واجب است که نصیحت و از قیامت ترسانده شود به دلیل احادیث وارده در این زمینه.

و برای این قول " أن لا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ " "که مخالفت امر نمی‌کنیم" در صیغه بیعت برای ائمه عادل است نه ظالم.

و حجت جمهور این بود که قیامشان بر حجاج فقط تنها برای فسق نبود بلکه برای اینکه قانون شرعی را تغییر داده و کفر آشکاری انجام داده است.

و قاضی گفته: و گفته شده این در اوایل مورد اختلاف بود بعد بر منع خروج بر حاکم فاسق اجماع حاصل شد."

و همچنین

ابن حجر در فتح الباري شرح صحیح البخاري ج۱۲ ص۳۰۱- آورده

جنگ با کسانی که بر حاکم مسلمان خروج می کنند دو نوع است

اگر بر حاکم مسلمان ظالم خروجِ کردند به حق هستند و اگر بر حاکم مسلمان عادل خروجِ کردند به ناحق و خوارج هستند.

" وَقَدْ أَخْرَجَ الطَّبَرِيُّ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِي نَضْرٍ عَنْ عَلِيٍّ وَذَكَرَ الْخَوَارِجَ

فَقَالَ إِنْ خَالَفُوا إِمَامًا عَدْلًا فَقَاتِلُوهُمْ وَإِنْ خَالَفُوا إِمَامًا جَائِرًا فَلَا تُقَاتِلُوهُمْ فَإِنَّ لَهُمْ مَقَالًا

قُلْتُ وَعَلَى ذَلِكَ يُحْمَلُ مَا وَقَعَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ثُمَّ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ فِي الْحَرَّةِ ثُمَّ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ ثُمَّ لِلْقُرَّاءِ الَّذِينَ خَرَجُوا عَلَى الْحَجَّاجِ فِي قِصَّةِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ "

امام طبری با سند صحیح از عَبْدِ اللَّه بْن الْحَارِث از مردی از بَنِي نَضْر از عَلِي روایت کرده و بعد خوارج را ذکر کرده است

و گفته:اگر علیه حاکم مسلمان عادل خروجِ کردند کشته می شوند و کشتنشان حق است اما اگر علیه حاکم مسلمان ظالم خروج کردند کشته نمی‌شوند و کشتنشان حق نیست نباید با حاکم همکاری شود.

ابن حجر فرموده :بنابراین بر این حمل می‌شود، انچه برای حسین بن علی روی داد سپس برای اهل مدینه در حره سپس برای عبدالله بن زبیر سپس برای کسانی که بر حجاج خروج کردند در داستان ابن اشعث. که برای خروج و قیامشان، کشتنشان حق نبود چون خروج بر حاکم مسلمان ظالم بوده است.

خلاصه کلام در این زمان اگر حاکم مسلمان باشد هر چند ظالم و فاسق باشد از الله خواهانیم و نه تنها بر او خروج نمی کنیم بلکه از او دفاع می کنیم

اما متاسفانه حاکمان این زمان فی الجمله کافر و مرتد هستند و خروج علیه همه اینها واجب شرعی است و بیهوده برای حاکمان کافر دلیل تراشی نکنید و خروج علیه این حاکمان کافر را به خوارج نسبت ندهید که سودی برایتان ندارد و خود را شریک کفر حاکمانتان ساخته‌اید.

ابو عبدالرحمن احمد شاکر ذوالقعده ۱٤۳۹